



کسی در بند غفلت میانداید چون من دید این جا



و آثار آفرینشی شان باور نداشته باشند و متکی به داشته‌های فرهنگی و ذهنی خودشان نباشند، قطعاً شور و هیجان ادبی به وجود نمی‌آید و دیگر این که با گذشت زمان همین خردک شررها نیز روی به خاموشی می‌نهند. اما از سوی دیگر، طریقتی است که ما را بر دامنه‌های غبارآلود جهل مرکب تا ابد دور خودمان می‌چرخاند. توفیق و دست‌یافتن در هر امری همانا سلوک سالکانی را مانند است که به سوی معرفت و وحدت گام برمی‌دارد. سالکی به سوی امر معنوی یا وحدت وجود چگونه مراتبی را باید طی کند؛ مرشدی باید و پیری به عنوان دستگیر و راهنما و مراحل سلوکی که باید موبه‌مو و با دقت نظر و عمل و قاعده‌مند اجرا شوند و تب سوزان عشق را بر جان بخرد و روی به پیش گام بردارد تا تجلی معشوق و یگانگی با دلبر شکرآمیز و ذات جاودانه. این طریقت، قطار تندروی نیست که مسافر را به ساعتی از سویی به سوی دیگر انتقال دهد و ایصال الی المطلوب تحقق پیدا کند، گردنه‌های ذهنی و منیت‌های انسان دگرگونه شده در

دیده‌ایم که هرگاه در منصب سخن می‌نشینیم و از تعاملات اجتماعی و شکوه وطن حرف می‌زنیم، در تعریف کردن از خودمان کم نمی‌آوریم؛ ما ملت غیوری هستیم؛ کشتی بانانی که دل بر امواج متلاطم تاریخ زده‌ایم و هیچ طوفان سرکشی نتوانسته ما را در هم بشکند. در سخن گفتن از خلق محتوا و آفرینش‌های علمی-پژوهشی و ادبی نیز چنین منطقی را در پیش می‌گیریم. ادبیات کهن و شاهکارهای کلاسیک ادبی ما که حالا ذهن و نگاه زیبایی‌شناس انسان امروز را به خودشان معطوف نموده‌اند، همواره پشتوانه‌ای است برای فرهنگ و تاریخ ادبیات ما. اما نسبت به جریان‌های ادبیات نو و امروزی در بسیاری از محافل فرهنگی، مقدمه‌ها، تقریظ‌ها، مقالات مطبوعاتی و تحلیل آثار ادبی، نسبت به اثر مورد نظر، چنان اغراقی به کار می‌بریم که نویسندگان نو پا و تازه‌کار فکر می‌کنند رستم دستانی هستند که یک‌شبه هفت‌خوان تکامل ساختار و محتوا را درنور دیده‌اند. این رویکرد و باور از یک سونیکوست و پسندیده، چون اگر یک ملت، یک نسل، به خودشان

زمین، درندگان بدخوبی دارد که می‌توانند سالک را در میانه راه هزار بار پاره پاره کنند و کفتارهای جهل، لاشه‌اش را به دعوا بنشینند. بالاخره امید به سلوک همواره به چگونگی سلوک نیازمند است، همان‌گونه که به خودباوری‌ای متکی بر نشانه‌های حقیقی و بیرونی. از قصه دور نشویم، حرف از معرفت‌شناسی و سلوک الی‌الله و رسیدن به وحدت وجود نیست، که این خود مقوله‌ای است متعالی، بلکه منظور از این مقال، سلوک ادبی و رسیدن به ذات ادبیات و زبان است و این‌که ما در چه مرحله‌ای از زیبایی‌شناسی هنری و خلق آثار متفاوت ادبی قرار داریم، آیا می‌توانیم اهالی قلم خود را به عنوان آفرینندگان و تولیدکنندگان فکر و چراغ شب‌های تار این ملت بپنداریم، یا این‌که جماعتی است در مانده به نان شب و روز خویشتن و درگیر بدنام ندانم‌هایی که از هر سوی چنان باران اسیدی بر سر ذهن و زبان‌شان می‌بارد. آیا ما به ادبیات‌مان هرگز با دید حرفه‌ای و به دور از گفتمان موجود اجتماعی نگریده‌ایم، آیا ما توانسته‌ایم از دیوارهای بلند و معمول دست‌بندی‌های حاکم بر جامعه‌مان بگذریم، یا هنوز بسته به زنجیر سیاه مرزبندی‌ها و حلقه‌های موجود کشور دست و پا می‌زنیم؟ آیا فردایی در پیش رو هست که ما یکدیگر را دریابیم و به روی یکدیگرمان لبخندی از روی صدق بزینم و بر کج‌روی‌های فرهنگی برآشوبیم؟ یافتن پاسخ به این سؤال‌ها و هزاران سؤال از این قبیل، یقیناً می‌تواند چراغی باشد آویخته بر طریقت سلوک‌مان به سمت تکامل ادبی و طی منزل به سوی افق‌های دوردست و روشن. حرف زدن از این جنس، شاید دغدغه عموم ملت ما نباشد؛ چنان‌که این جماعت وامانده در این جغرافیای جهنمی و پرآشوب، درگیر لقمه‌ای نان‌یست و ستمی که هر روز از کوی و برزن این خراب‌آباد بر سفره بی‌نانشان می‌بارد. اما این امر، رسالت ذاتی فرهنگیان ما را کم نمی‌کند هیچ، که سنگینی مسئولیت چند نسل را بر شانه‌های روشن‌اندیشان ما تحمیل می‌کند. چون ما نسلی هستیم که بر روی تلی از خاکستر گذشتگان مان ایستاده‌ایم و نسل فردا سؤال‌های بزرگی را پیش نام هر کدام‌مان خواهد نوشت.

اگر با نگاه بیرونی به واقعیت‌های موجود ادبی و تولیدات ادبی این سال‌ها در داخل کشور، حتی گذر گذرایی داشته باشیم و واقع‌گرایانه بنگریم، نه حتی انتقادی، در یک قضاوت متعادل و بدون حب و بغض، اوضاع امروز ادبی ما چندان رضایت‌بخش نخواهد بود. بعد از اختناق، جنگ و فترت جریان‌های ادبی و شروع شرایط جدید، هنوز هم جریان‌های موقفی را شاهد نیستیم. این امر بدون علت هم نیست، نسل امروز ادبی ما همان قدر که در طی بیش از یک دهه گذشته چشم بر دهن کسانی دوخته بودند که چی می‌گویند که بگوئیم، در گم‌شدگی، تفرقه و تشتت‌های ذهنی نیز دست‌وپا می‌زنند. تفرقه و از هم گسیختگی از ما جامعه‌ی چهل تکه‌ای ساخته است که هر تکه به خشک‌چوبی آویزان است و در طوفان‌های رسیده از دور و نزدیک تکان می‌خورند. فجایع و زخم‌هایی که در دهه‌های اخیر بر پیکر نیمه‌جان این مردم تحمیل شده است، اگرچه کمابیش مضمون

آثار ادبی و هنری سال‌های اخیر ما را شکل می‌دهد، اما در کلیت خود طوفانی بوده است بر بنیان مهرورزی‌هایی که گاه در بین نسلی از قلم به داستان این آب و خاک دیده شده است. نتیجه این دورافتادگی‌ها چیزی را به حاصل نیاورده جز آن‌که از ادبیات، بازار عکاظی ساخته است که در آن هر چیزی به این رنگ عرضه می‌شوند. اما در این میانه نسلی که به دنبال ذات ادبیات اصیل هستند، سردرگم می‌مانند و گاه روی به سوی ترکستان می‌روند. به راستی ما امروزه یک بار هم از خود پرسیده‌ایم که در بین آثار نسل جوان ما رد پای آثار چه کسانی دیده می‌شود؟

عامل این همه نابسامانی علاوه بر پراکندگی و تفرقه ادیبانه و دویدن به دنبال هر بادی، خالی بودن فضای حرفه‌ای نقد است. ما در طی عمر ادبیات مدرن در افغانستان هرگز نگاه حرفه‌ای و آموزنده به این مقوله نداشته‌ایم. جریان نقد و تحلیل آثار ادبی و همین‌طور نظریه‌های ادبی بیهوده به وجود نیامده است. مقوله نقد در کنار آثار خلق شده و متن ادبیات، همواره به مثابه چراغ راهنمای سالک قلم به دست و خلاق ادبیات و هنر بوده و جریان‌های ادبی در هر کجایی که شکل گرفته دائماً و مدار منتقدین و نظریه‌پردازان این عرصه بوده است. حقیقت تلخ این است که ما هنوز با نظریه‌پردازی در عرصه ادبیات فرسنگ‌ها فاصله داریم، اما می‌توانیم نگاه آشتی‌آمیزی نسبت به نقد ادبی داشته باشیم. کار منتقد سرکوب آثار آفرینشی نیست، آن‌چنان که ما بر آن ذهنیت هستیم، بلکه روزنه‌ای است به سوی تکامل و جریان‌های مدرن ادبیات و هنر و تشخیص هنر و ادبیات راستین از ابتدال و تقلید.

این را نیز به خاطر داشته باشیم که ادبیات و ساختار ادبی چیزی نیست که به پایان و نهایت ساختمان‌دهی خودش رسیده باشد و دیگر نوآوری و نگاه نو از زاویه‌های متفاوت امکان‌پذیر نباشد، ادبیات همواره نگاهی به سمت تکامل و ساختمان‌دهی مدرن دارد و مسافر جستجوگری است که همواره در پی شیوه، زبان و ساختاری نوتر از گذشته و دائم از ساختاری به ساختار دیگر در حرکت است.

از همین رو، فصلنامه «ادبیات معاصر»، بر آن است که بعد از این پرونده‌هایی را در زمینه نقد ادبی به شکل حرفه‌ای پیش کش خوانندگانش نماید. البته این امر مهم، به نوعی دیدگاه نویسندگان و جریان‌های موجود نقد ادبی ما نیز بستگی دارد. اما سعی بر این است که راهرو مسیرهای نرفته باشیم بدون ملاحظه‌هایی که زهری است بر پیکر زخمی ادبیات ما.

مدیر مسئول